مرور

اسطوره به روایت شاهرخ مسکوب

«درآمدی به اساطیر ایران»، کتابی است از شاهرخ مسکوب که از طرف نشر فرهنگ جاوید منتشر شده است. این کتاب، چنانکه حسن کامشاد در یادداشت ابتدایی آن اشاره کرده، ماحصل درس‌گفتارهای شاهرخ مسکوب است و کوبا به صورت جزوه در میان دست‌نوشته‌های او بوده. علیرضا جاوید که این درس‌گفتارها با ویراستاری او به چاپ رسیده در یادداشت خود در سرآغاز کتاب می‌نویسد: «متن حاضر تقریرات شادروان مسکوب است که به‌صورت درس‌گفتار ایراد شده است. متنی که برای چاپ در اختیار ناشر قرار گرفت صورت خام نسخه‌برداری‌شده از روی نوار آن خطابه‌ها بود و نیازمند پاره‌ای اصلاحات». کتاب، در شکل کنونی خود به این صورت بخش‌بندی شده است: بخش اول با عنوان «کلیات اسطوره» که در آن به چیستی اسطوره، تفسیر اسطوره، کلیاتی درباره اقوام هندواروپایی، زبان‌های ایرانی و منابع اطلاع از اساطیر ایران پرداخته شده است. بخش دوم کتاب با عنوان «اساطیر ایران» با معرفی و توضیح «چهار امر اساسی در ساخت و اندیشه اساطیری ایران» آغاز می‌شود. این چهار امر اساسی عبارتند از: «یزدان‌شناسی»، «کیهان‌شناسی»، «انسان‌شناسی» و «رستاخیز یا تن پسین». اسطوره در اندیشه ایرانی، ایزدان جنگ و اندیشه جنگ در حماسه موضوعاتی هستند که در بخش دوم کتاب به آن‌ها پرداخته شده است. آن‌چه می‌خوانید سطرهای آغازین بخش اول کتاب است با عنوان اسطوره چیست: «اسطوره خبر، حکایت، قصه یا روایتی است که معمولاً نشانه‌ای از نوعی اعتقاد مابعدالطبیعی و نوعی جهان‌بینی است در دوره‌ای که فرهنگ سینه‌به‌سینه منتقل می‌شد. اسطوره دنیای مشترک هر قوم بود: پیشامدهای خوشایند و ناخوشایند، مفید و خطرناک را تمهید می‌کرد. رابطه انسان (و قوانین این رابطه) را با نیروهای مابعدالطبیعه رقم می‌زد. جهان فرهنگی بنیاد می‌گذاشت و با این فرهنگ تصویری از عشق و نفرت، ثروت و قدرت، امر جنسی، مرگ و تولد و جز آن می‌ساخت. اشیا، طبقات اجتماعی، اصناف و خانواده و مشاهده طبیعت وارد یک دستگاه و نظام عظیم الهی - فلکی می‌شوند و خود منشا، تفکر درباره جهان دیگر، آفرینش، اصل انسان و مقام او در عالم هستی و علت نیکی و بدی می‌گردند. بدین‌گونه معتقدانی در باب مابعدالطبیعه و طبیعت و اجتماع و اخلاق و جز آن ساخته می‌شود. انسان همیشه به جهان گرداگرد خود توجه داشته است. اسطوره، بیان و نمودگری است از شناخت انسان از جهان که اکثرا گذشته از جهت ظاهر، برای انسان دارای معنایی باطنی و پنهان نیز است. اسطوره از جهان، طبیعت، خدایان، دیوها و خلاصه از زندگی مادی و معنوی انسان پیشین سخن می‌گوید».

درآمدی به اساطیر ایران

شاهرخ مسکوب
نشر فرهنگ جاوید

حواشی کار خلاقه

«عادات و آداب روزانه بزرگان» کتابی است از میسن کِری که با ترجمه حسن کامشاد از طرف نشر فرهنگ جاوید منتشر شده است. کتاب، چنانکه از عنوانش برمی‌آید به زندگی روزمره شخصیت‌های مشهور عرصه‌های گوناگون، از هنر و ادبیات گرفته تا فلسفه و ... می‌پردازد و به اینکه بزرگان این عرصه‌ها چگونه زندگی روزمره خود را در راستای بیشبرد هرچه بهتر کار حرفه‌ای خود تنظیم می‌کرده‌اند. ولو اساسا زندگی روزمره و کار حرفه‌ای و خلاقه می‌تواند در کنار هم به یک همزیستی مسالمت‌آمیز دست یابند یا با هم آشتی ناپذیرند و آیا می‌شود زندگی روزمره را طوری مدیریت کرد که به بیشبرد بهتر کار خلاقه کمک کند یا نه؟ «میسن کِری در مقدمه خود بر این کتاب، درباره آن می‌نویسد: «این کتاب به حواشی می‌پردازد نه به مقتضیات فعالیت خلاقه، و نه به امر کار. سر و کار آن بیش‌تر با روند کار آفرینش است تا با مفهوم و معنا، و در ضمن، ناگزیر، شخصی است. (چان جوی‌کفت: «نمی‌شود حس نوشتن را بدون تجاری ماشین کرد و چیزی از خویشتن خویش بیرون نداد». آیا فکر نمی‌کند که درست می‌گفت؟) دلمشغولی اصلی من در کتاب حاضر چیزهایی است که در زندگی خود با آن‌ها مشکل دارم: چگونه می‌توان کار خلاق ارزشمند انجام داد و درعین‌حال، امرار معاش کرد؟ بهتر نیست هم خود را یکسره صرف یک کار بکنیم یا بخش کوچکی از روز را به آن اختصاص بدهیم؟ مصافا، اگر صرف کافی برای انجام‌دادن همه خلاء موردنظر نباشد، آیا باید همه‌چیز را (خواب، آرام، در آمد و ... را در خانه مرتب را) رها کرد یا آن‌که باید یاد گرفت چطور برنامه‌های خود را کوتاه‌تر کنیم و در زمان کمتر کار بیش‌تر انجام بدهیم». در کتاب «عادات و آداب روزانه بزرگان» به عادت‌ها و برنامه‌های روزانه بسیار نویسنده و هنرمند و متفکر مشهور و نحوه آماده‌شدن آن‌ها برای کار خلاقه و چگونگی و زمان انجام این کار توسط هریک از آن‌ها پرداخته شده است. فروید، بیوست، جویس، فاکنر، جیاکومتی‌گی، وودی آلن، شورت، شومن، فلوبر، مولیو، هایدر، دیکن، تالستوی، الیوت، گالدا بکت، سارتر و اینگمار برگمان از جمله بی‌شمار نویسنده، شاعر، هنرمند و متفکری هستند که در این کتاب به عادات و آداب روزانه آن‌ها و نحوه آماده‌شدن‌شان برای کار خلاقه و اینکه چه زمانی را به این کار اختصاص می‌داده‌اند، پرداخته شده است. در یکی از بخش‌های این کتاب، روایت هرمن هولی را می‌خوانیم از زندگی روزانه‌اش در زمانی که رمان بزرگ «مرموی‌دک» را می‌نوشته است. مولیو در این دوران به‌همراه خانواده‌اش در مزرعه‌ای زندگی می‌کرده و در آن‌جا دلت به کشاورزی و نوشتن مشغول بوده است. مولیو می‌نویسد که وقتی در صبح‌های برفی و پنجره اتاقش بیرون را نگاه می‌کرده احساس می‌کرده که از پنجره کشتی به دریا نگاه می‌کند: «این‌جا در روستا، حالا که زمین را رو به پوشانده، احساس نوعی انزوا می‌کنم. صبح که برمی‌خیزم از پنجره به بیرون می‌نگرم انگاری از پنجره کشتی اقیانوس اقیانوس را می‌بینم. اتفاقم شکل کابین کشتی به خود می‌گیرد. و شب‌ها از خواب که می‌پرم و زوزه باد را می‌شنوم، به خاکپوزاری می‌افتم که بادبان کشتی زیادی گشاده است و بهتر است بروم روی پشتبام و دوندکش بخاری را طناب‌پیچ کنم».

عادات و آداب روزانه بزرگان

میسن کری
ترجمه حسن کامشاد
نشر فرهنگ جاوید

گفت‌وگو با **محمد دهقانی** به مناسبت انتشار مجموعه «تاریخ و ادبیات ایران»

در ادبیات به تولید انبوه رسیده‌ایم

ادبیات بدون تاریخ بی‌معناست

پیام حیدرقزوینی

شما براساس چه ایده و ضرورتی به سراغ نوشتن مجموعه «تاریخ و ادبیات ایران» رفتید؟

وقتی من دانشجوی ترم اول ادبیات بودم، یکی از مشکل‌ترین درس‌ها برایم تاریخ ادبیات بود و یادم هست آن ترم هم در امتحان این درس با تقلب توانستم نمره ده بگیرم. بعد هم دچار عذاب وجدان شدم و به استاد گفتم دو نمره را با تقلب نوشته‌ام که او با لطفی بدرانه از سر خطای من درگذشت. اما وقتی کم‌کم به درک بهتری از ماجرا رسیدم، دیدم این مشکل در وهله اول در شیوه تدریس و بعد در منابع و ماخذی است که ما به‌عنوان تاریخ ادبیات داریم. و اینها باعث شده که من متوجه نشوم تاریخ ادبیات یعنی چه؛ در حالی‌که تاریخ ادبیات می‌تواند موضوعی بسیار جذاب و خواندنی باشد. بعدها به این نتیجه رسیدم که خودم هر زمانی زمانه‌ام اکلوبی به دست دهم از اینکه تاریخ ادبیات را با چه شیوه‌ای می‌توان بیان کرد. آن هم نه فقط برای دانشجویان و کسانی که به‌طور جدی با ادبیات سروکار دارند، بلکه به شیوه‌ای که مردم عادی هم جذب آن شوند. من بر پا این هدف تصمیم به نوشتن این مجموعه گرفتم.

تاکنون چند جلد از این مجموعه منتشر شده اما می‌توان گفت وقتی این مجموعه کامل شد، ما تاریخ ادبیات جدیدی خواهیم داشت که ویژگی‌های خاصی دارد از جمله اینکه تاریخ و ادبیات را نه به‌طور مجزا بلکه در پیوند با هم در نظر گرفته و ضمنا کوشیده تا طیف خوانندگان گسترده‌تری را مخاطب خود قرار دهد. این‌طور نیست؟

چرا و البته هدف این مجموعه همین‌جوا ارائه تاریخ ادبیات نیست و به همین دلیل عنوانش «تاریخ و ادبیات ایران» است و نه تاریخ ادبیات. هدفم این است که در این مجموعه یک شمایی از تاریخ ایران را در کنار ادبیات معرفی کنم تا خواننده‌ای که این مجموعه را می‌خواند، در نهایت با تاریخ ایران و نوعی تحلیل تاریخی هم آشنا بشود و نه اینکه صرفا اطلاعات خشک تاریخی به او داده شود. به عبارتی این مجموعه می‌کوشد بینش و نگرشی از تاریخ ایران به دست دهد تا خواننده بتواند در ذهن خودش درست مثل یک داستان آن را دنبال کند و صحنه‌های اصلی این تاریخ را به یاد بیاورد.

چرا این مجموعه مفصل را با ادبیات ایران پیش از اسلام شروع نکردید؟

به این دلیل که از ادبیات قبل از اسلام ما چیز زیادی در دست نیست و آثار باقیمانده را مرحوم دکتر تفضلی در کتاب ارزشمندشان آورده‌اند. مسئله دیگر این است که همین مقدار اندکی را که از ادبیات پیش از اسلام باقی مانده، می‌توان فقط به دو دسته عمده تقسیم کرد. یکی متون با بنایه‌های اهل قدرت است که مثلا به‌صورت کتیبه بیستون و سنگ‌نوشته‌های دیگر برای ما باقی مانده و یا گاهی در کتب پهلوی مربوط به دوره ساسانی آمده است. بخش دیگر که بخش مفصل‌تری است، به آثار مذهبی آن دوران مربوط است که امروز کاربردی برای ما ندارد چون اکثر ایرانی‌ها دیگر پیرو آن دین نیستند و شاید فقط از جنبه تاریخ ادیان و گاهی اوقات از جنبه سیر تحولات فرهنگی آن دوران حایز اهمیت باشند. مثلا به‌واسطه این آثار می‌توان فهمید که در الهیات پیش از اسلام پایگاه قدرت چگونه تعریف می‌شده و این مسئله کاملا درست است. و البته راستش این نگاه را فقط از سر تکنیکوای به دست آوردم. یادم می‌آید بیش از بیست سال پیش وقتی شروع به نوشتن رساله کارشناسی ارشدم با عنوان «سوسه عاشقی» کردم، که البته آن زمان این نام را نداشت، نه فوکو را می‌شناختم و نه چیزی از آثارش خوانده بودم. ولی سال‌ها بعد که این کتاب چاپ شد، «وسناتی گفتند یا نوشتند منظری که شما در کارتان دارید منظری فوکویی است. و بعد تازه به سراغ فوکو رفتم و آثارش را خواندم تا بفهمم منظر فوکویی چه معنایی دارد. در اینجا متوجه شدم حتی وقتی ما آنچنان و شباهتی در این میان وجود دارد. میشل فوکو به سراغ جایی از تاریخ می‌رفت که معمولا دیده نمی‌شدند و کسی به آنها توجه نداشت. او نقاط کم‌نور و خفیفی را در مسیر تیره تاریخ پیدا می‌کرد و سعی می‌کرد با شیوه خودش و با نوعی روش پدیدارشناسانه این نقاط را بزرگ‌تر و روشن‌تر و واضح‌تر کند و یکباره از دل این نقاط نوعی تفکر تازه نسبت به تاریخ پدید می‌آمد با مظنونه تازه‌ای از تاریخ روبرو می‌شد. پیش از فوکو این مسئله مطرح بود که تکلیف ما با سلاح زمان و چون جیست و چه چیزی را باید چون بدانیم و چه چیزی را سلاحت روان. ولی فوکو کتاب «تاریخ جنون» را نوشت، همه آن‌گفته‌هایی که می‌آورد قبل هم وجود داشت ولی کسی به آنها توجهی نکرده بود. تا اینکه او آن فاکت‌ها را دید و طوری آنها را پیشت سر هم چید که معنای خاصی پیدا کرد. من هم تا حدودی همون روش را دشتمام و البته تا بیش از انتشار «وسوسه عاشقی» اصلا فوکو را نمی‌شناختم. ولی نگاهم به تاریخ طبیعتاً همین بوده است که می‌بینید. همیشه در تاریخ جهانی را دیده‌ام که توجهی به آنها نشده و کوشیده‌ام آنها را نشان دهم و بعد به شکل معناداری آنها را پشت‌سر هم بچینم. در اینجا نکته من هم روایت خودم از او این تاریخ به دست می‌دهم و به هیچ‌وجه هم معتقد نیستم که این تنها روایت موجود است و من اینکه می‌گفتم است. اما همواره یک چیز را رعایت کرده‌ام و آن اینکه هیچ ادعایی را بی‌سند و مدرک و بی‌دلیل و بدون رعایت زنجیره علمی خودت نمی‌نویسم و نمی‌گویم. هیچ‌گاه چیزی نمی‌گویم که این قاعده در آن رعایت نشده باشد و البته ممکن است که در جاهایی هم اشتباه کرده باشم.

دیدن توامان تاریخ و ادبیات چقدر در سنت ادبی با تاریخ‌نگاری ما سابقه داشته است؟

خیلی کم. ما کسانی را داشته‌ایم که دووجهین و بلکه دووجوه بودداند و نه فقط در حوزه‌های ادبیات و تاریخ صاحب‌نظر بودند بلکه در رشته‌های دیگر هم عالم بودند. ولی متاسفانه این دووجود و دوانست و آن اینکه این حوزه‌ها را جدا از هم می‌دیدند. «تاریخ ادبیات در ایران» مرحوم دکتر ذبیح‌الله صفا که بینید، متوجه می‌شود که ایشان زحمت زیادی کشیده‌اند و حتی مرور داشته‌ایم. البته شاید هم داشته‌ایم و از بین رفته است اما براساس آن مقداری که امروز باقی مانده، نمی‌توانیم بگوییم این آثار یا ادبیات فارسی پس از اسلام قابل قیاس است.

اگر با دیدی کلی هم آنچه تاکنون توسط شما منتشر شده را ببینیم، ردی مشترک در همه آنها به چشم می‌آید و آن اینکه کوبی برای شما ادبیات و تاریخ همیشه دو حلقه درهم تنیده بوده‌اند. این ویژگی مشخصا در همین مجموعه «تاریخ و ادبیات ایران» و نیز «حدیث خداوندگی و بندگی» دیده می‌شود. چرا شما تا این‌حد به دنبال یافتن نقاط مشترک تاریخ و ادبیات بوده‌اید. آیا می‌توان بپوند تاریخ و ادبیات را مهم‌ترین دغدغه شما دانست؟

کاملا همین‌طور است. علاقه اصلی من ادبیات است ولی وقتی شروع به خواندن ادبیات کردم، دیدم فهم ادبیات بدون تاریخ امکان ندارد. بعدها که باتجربه‌تر و برمطالعه‌تر شدم، فهمیدم که هیچ علمی بدون تاریخ ارزش ندارد و اگر کسی می‌خواهد علمی را دقیقا بفهمد باید تاریخ آن علم را بداند. چه‌کسی می‌تواند بگوید من فلسفه می‌دانم بی‌آنکه تاریخ فلسفه خوانده باشد. اصولا چه‌کسی می‌تواند بگوید یک علم را می‌شناسد بی‌آنکه تاریخ آن علم را بداند. داستان یک علم بی‌آنکه تاریخش را بدانیم حتی در رشته‌ای خاص مثل پزشکی، آدم را تنها بعد یک تکنیسین می‌کند. جراحی که پیوند دست را بلد است اما تاریخ پزشکی نمی‌داند علم را دانشمند این علم نیست بلکه تکنیسینی است که کاری را یاد گرفته تا به خوبی انجام دهد. او را نمی‌توانیم پزشک صاحب‌نظر یا عالم این علم بدانیم. به این اعتبار می‌توان گفت که ادبیات بدون تاریخ بی‌معنی است و اگر من هم بخواهم در این راه بپوش بروم به تکنیسین ادبیات تبدیل می‌شوم. به این واسطه به سمت تاریخ کشیده شدم، البته نه با این هدف که تاریخ‌دان بشوم بلکه به این دلیل که ادبیات را بهتر بفهمم. در نتیجه ناچار شدم تاریخ هم بخوانم و با تاریخ از این طریق آشنا شدم. بعدها به این نتیجه رسیدم که بهترین شیوه برای معرفی ادبیات درآمیختن آن با تاریخ است. پیش‌تر، مرحوم دکتر زرین‌کوب هم ظاهرا به همین نتیجه رسیده بود. ایشان تاریخ هم خوانده بود و کار او فقط صبغه ادبی نداشت. اگر کارهای دکتر زرین‌کوب در آن زمان برای ما جذابیت داشت و البته هنوز برای خیلی‌ها جذابیت دارد، به این علت است که او ادبیات را جدا از تاریخ ندیده بود و من نیز معتقدم ادبیات را بدون تاریخ نمی‌توان خوب فهمید. البته من به جز تاریخ رشته‌های دیگری مثل روان‌شناسی هم خوانده‌ام، اما این حوزه‌ها جزء علایق شخصی‌ام بوده‌اند. بسا این‌حال من همه رشته‌ها را از منظر ادبیات دیده‌ام؛ یعنی روان‌شناسی نخوانده‌ام که روان‌شناسی یاد بگیرم بلکه برای فهم ادبیات دین خوانده به این‌خاطر که بسیاری از متون کلاسیک ما با موضوعاتی سروکار دارد که در روان‌شناسی دین مطرح است و من اگر بخواهم از این متون چیزهایی تازه بفهمم باید روان‌شناسی دین بخوانم. و نیز نقد و نظریه ادبی خوانده تا درک تازه‌تری از این متون به دست بیاورم. در واقع همه اینها حول ادبیات شکل گرفت و از این منظر به راه‌های مختلفی کشیده شدم.

نوع نگاه شما به تاریخ، نگاهی خاص است که به سبر حوادث تقلیل نمی‌یابد بلکه با تاریخ مواجهای انتقادی دارد. خاصه در برخی آثارتان مثل «حدیث خداوندگی و بندگی»، روایتی دیگر از روایت غالب هم به دست داده‌اید. آیا در مواجهه‌تان با تاریخ در جست‌وجوی نقاط نادیده و حاشیه‌ای آن هستید؟

بله، کاملا درست است. و البته راستش این نگاه را فقط از سر تکنیکوای به دست آوردم. یادم می‌آید بیش از بیست سال پیش وقتی شروع به نوشتن رساله کارشناسی ارشدم با عنوان «وسوسه عاشقی» کردم، که البته آن زمان این نام را نداشت، نه فوکو را می‌شناختم و نه چیزی از آثارش خوانده بودم. ولی سال‌ها بعد که این کتاب چاپ شد، «وسناتی گفتند یا نوشتند منظری که شما در کارتان دارید منظری فوکویی است. و بعد تازه به سراغ فوکو رفتم و آثارش را خواندم تا بفهمم منظر فوکویی چه معنایی دارد. در اینجا متوجه شدم حتی وقتی ما آنچنان و شباهتی در این میان وجود دارد. میشل فوکو به سراغ جایی از تاریخ می‌رفت که معمولا دیده نمی‌شدند و کسی به آنها توجه نداشت. او نقاط کم‌نور و خفیفی را در مسیر تیره تاریخ پیدا می‌کرد و سعی می‌کرد با شیوه خودش و با نوعی روش پدیدارشناسانه این نقاط را بزرگ‌تر و روشن‌تر و واضح‌تر کند و یکباره از دل این نقاط نوعی تفکر تازه نسبت به تاریخ پدید می‌آمد با مظنونه تازه‌ای از تاریخ روبرو می‌شد. پیش از فوکو این مسئله مطرح بود که تکلیف ما با سلاح زمان و چون جیست و چه چیزی را باید چون بدانیم و چه چیزی را سلاحت روان. ولی فوکو کتاب «تاریخ جنون» را نوشت، همه آن‌گفته‌هایی که می‌آورد قبل هم وجود داشت ولی کسی به آنها توجهی نکرده بود. تا اینکه او آن فاکت‌ها را دید و طوری آنها را پیشت سر هم چید که معنای خاصی پیدا کرد. من هم تا حدودی همون روش را دشتمام و البته تا بیش از انتشار «وسوسه عاشقی» اصلا فوکو را نمی‌شناختم. ولی نگاهم به تاریخ طبیعتاً همین بوده است که می‌بینید. همیشه در تاریخ جهانی را دیده‌ام که توجهی به آنها نشده و کوشیده‌ام آنها را نشان دهم و بعد به شکل معناداری آنها را پشت‌سر هم بچینم. در اینجا نکته من هم روایت خودم از او این تاریخ به دست می‌دهم و به هیچ‌وجه هم معتقد نیستم که این تنها روایت موجود است و من اکثر روایت‌ها هستم. اما همواره یک چیز را رعایت کرده‌ام و آن اینکه هیچ ادعایی را بی‌سند و مدرک و بی‌دلیل و بدون رعایت زنجیره علمی خودت نمی‌نویسم و نمی‌گویم. هیچ‌گاه چیزی نمی‌گویم که این قاعده در آن رعایت نشده باشد و البته ممکن است که در جایی‌ها هم اشتباه کرده باشم.

دیدن توامان تاریخ و ادبیات چقدر در سنت ادبی با تاریخ‌نگاری ما سابقه داشته است؟

خیلی کم. ما کسانی را داشته‌ایم که دووجهین و بلکه دووجوه بودداند و نه فقط در حوزه‌های ادبیات و تاریخ صاحب‌نظر بودند بلکه در رشته‌های دیگر هم عالم بودند. ولی متاسفانه این دووجود و دوانست و آن اینکه این حوزه‌ها را جدا از هم می‌دیدند. «تاریخ ادبیات در ایران» مرحوم دکتر ذبیح‌الله صفا که ببینید، متوجه می‌شود که ایشان زحمت زیادی کشیده‌اند و حتی مرور داشته‌ایم. البته شاید هم داشته‌ایم و از بین رفته است اما براساس آن مقداری که امروز باقی مانده، نمی‌توانیم بگوییم این آثار یا ادبیات فارسی پس از اسلام قابل قیاس است.

اگر با دیدی کلی هم آنچه تاکنون توسط شما منتشر شده را ببینیم، ردی مشترک در همه آنها به چشم می‌آید و آن اینکه کوبی برای شما ادبیات و تاریخ همیشه دو حلقه درهم تنیده بوده‌اند. این ویژگی مشخصا در همین مجموعه «تاریخ و ادبیات ایران» و نیز «حدیث خداوندگی و بندگی» دیده می‌شود. چرا شما تا این‌حد به دنبال یافتن نقاط مشترک تاریخ و ادبیات بوده‌اید. آیا می‌توان بپوند تاریخ و ادبیات را مهم‌ترین دغدغه شما دانست؟

کاملا همین‌طور است. علاقه اصلی من ادبیات است ولی وقتی شروع به خواندن ادبیات کردم، دیدم فهم ادبیات بدون تاریخ امکان ندارد. بعدها که باتجربه‌تر و برمطالعه‌تر شدم، فهمیدم که هیچ علمی بدون تاریخ ارزش ندارد و اگر کسی می‌خواهد علمی را دقیقا بفهمد باید تاریخ آن علم را بداند. چه‌کسی می‌تواند بگوید من فلسفه می‌دانم بی‌آنکه تاریخ فلسفه خوانده باشد. اصولا چه‌کسی می‌تواند بگوید یک علم را می‌شناسد بی‌آنکه تاریخ آن علم را بداند. داستان یک علم بی‌آنکه تاریخش را بدانیم حتی در رشته‌ای خاص مثل پزشکی، آدم را تنها بعد یک تکنیسین می‌کند. جراحی که پیوند دست را بلد است اما تاریخ پزشکی نمی‌داند عالم یا دانشمند این علم نیست بلکه تکنیسینی است که کاری را یاد گرفته تا به خوبی انجام دهد. او را نمی‌توانیم پزشک صاحب‌نظر یا عالم این علم بدانیم. به این اعتبار می‌توان گفت که ادبیات بدون تاریخ بی‌معنی است و اگر من هم بخواهم در این راه بپوش بروم به تکنیسین ادبیات تبدیل می‌شوم. به این واسطه به سمت تاریخ کشیده شدم، البته نه با این هدف که تاریخ‌دان بشوم بلکه به این دلیل که ادبیات را بهتر بفهمم. در نتیجه ناچار شدم تاریخ هم بخوانم و با تاریخ از این طریق آشنا شدم. بعدها به این نتیجه رسیدم که بهترین شیوه برای معرفی ادبیات درآمیختن آن با تاریخ است. پیش‌تر، مرحوم دکتر زرین‌کوب هم ظاهرا به همین نتیجه رسیده بود. ایشان تاریخ هم خوانده بود و کار او فقط صبغه ادبی نداشت. اگر کارهای دکتر زرین‌کوب در آن زمان برای ما جذابیت داشت و البته هنوز برای خیلی‌ها جذابیت دارد، به این علت است که او ادبیات را جدا از تاریخ ندیده بود و من نیز معتقدم ادبیات را بدون تاریخ نمی‌توان خوب فهمید. البته من به جز تاریخ رشته‌های دیگری مثل روان‌شناسی هم خوانده‌ام، اما این حوزه‌ها جزء علایق شخصی‌ام بوده‌اند. بسا این‌حال من همه رشته‌ها را از منظر ادبیات دیده‌ام؛ یعنی روان‌شناسی نخوانده‌ام که روان‌شناسی یاد بگیرم بلکه برای فهم ادبیات دین خوانده به این‌خاطر که بسیاری از متون کلاسیک ما با موضوعاتی سروکار دارد که در روان‌شناسی دین مطرح است و من اگر بخواهم از این متون چیزهایی تازه بفهمم باید روان‌شناسی دین بخوانم. و نیز نقد و نظریه ادبی خوانده تا درک تازه‌تری از این متون به دست بیاورم. در واقع همه اینها حول ادبیات شکل گرفت و از این منظر به راه‌های مختلفی کشیده شدم.

نوع نگاه شما به تاریخ، نگاهی خاص است که به سبر حوادث تقلیل نمی‌یابد بلکه با تاریخ مواجهای انتقادی دارد. خاصه در برخی آثارتان مثل «حدیث خداوندگی و بندگی»، روایتی دیگر از روایت غالب هم به دست داده‌اید. آیا در مواجهه‌تان با تاریخ در جست‌وجوی نقاط نادیده و حاشیه‌ای آن هستید؟

بله. کاملا درست است. و البته راستش این نگاه را فقط از سر تکنیکوای به دست آوردم. یادم می‌آید بیش از بیست سال پیش وقتی شروع به نوشتن رساله کارشناسی ارشدم با عنوان «وسوسه عاشقی» کردم، که البته آن زمان این نام را نداشت، نه فوکو را می‌شناختم و نه چیزی از آثارش خوانده بودم. ولی سال‌ها بعد که این کتاب چاپ شد، «وسناتی گفتند یا نوشتند منظری که شما در کارتان دارید منظری فوکویی است. و بعد تازه به سراغ فوکو رفتم و آثارش را خواندم تا بفهمم منظر فوکویی چه معنایی دارد. در اینجا متوجه شدم حتی وقتی ما آنچنان و شباهتی در این میان وجود دارد. میشل فوکو به سراغ جایی از تاریخ می‌رفت که معمولا دیده نمی‌شدند و کسی به آنها توجه نداشت. او نقاط کم‌نور و خفیفی را در مسیر تیره تاریخ پیدا می‌کرد و سعی می‌کرد با شیوه خودش و با نوعی روش پدیدارشناسانه این نقاط را بزرگ‌تر و روشن‌تر و واضح‌تر کند و یکباره از دل این نقاط نوعی تفکر تازه نسبت به تاریخ پدید می‌آمد با مظنونه تازه‌ای از تاریخ روبرو می‌شد. پیش از فوکو این مسئله مطرح بود که تکلیف ما با سلاح زمان و چون جیست و چه چیزی را باید چون بدانیم و چه چیزی را سلاحت روان. ولی فوکو کتاب «تاریخ جنون» را نوشت، همه آن‌گفته‌هایی که می‌آورد قبل هم وجود داشت ولی کسی به آنها توجهی نکرده بود. تا اینکه او آن فاکت‌ها را دید و طوری آنها را پیشت سر هم چید که معنای خاصی پیدا کرد. من هم تا حدودی همون روش را دشتمام و البته تا بیش از انتشار «وسوسه عاشقی» اصلا فوکو را نمی‌شناختم. ولی نگاهم به تاریخ طبیعتاً همین بوده است که می‌بینید. همیشه در تاریخ جهانی را دیده‌ام که توجهی به آنها نشده و کوشیده‌ام آنها را نشان دهم و بعد به شکل معناداری آنها را پشت‌سر هم بچینم. در اینجا نکته من هم روایت خودم از او این تاریخ به دست می‌دهم و به هیچ‌وجه هم معتقد نیستم که این تنها روایت موجود است و من اکثر روایت‌ها هستم. اما همواره یک چیز را رعایت کرده‌ام و آن اینکه هیچ ادعایی را بی‌سند و مدرک و بی‌دلیل و بدون رعایت زنجیره علمی خودت نمی‌نویسم و نمی‌گویم. هیچ‌گاه چیزی نمی‌گویم که این قاعده در آن رعایت نشده باشد و البته ممکن است که در جایی‌ها هم اشتباه کرده باشم.

دیدن توامان تاریخ و ادبیات چقدر در سنت ادبی با تاریخ‌نگاری ما سابقه داشته است؟

خیلی کم. ما کسانی را داشته‌ایم که دووجهین و بلکه دووجوه بودداند و نه فقط در حوزه‌های ادبیات و تاریخ صاحب‌نظر بودند بلکه در رشته‌های دیگر هم عالم بودند. ولی متاسفانه این دووجود و دوانست و آن اینکه این حوزه‌ها را جدا از هم می‌دیدند. «تاریخ ادبیات در ایران» مرحوم دکتر ذبیح‌الله صفا که ببینید، متوجه می‌شود که ایشان زحمت زیادی کشیده‌اند و حتی مرور داشته‌ایم. البته شاید هم داشته‌ایم و از بین رفته است اما براساس آن مقداری که امروز باقی مانده، نمی‌توانیم بگوییم این آثار یا ادبیات فارسی پس از اسلام قابل قیاس است.

عکس: آرشیو رسانه‌ی شرق

اگر با دیدی کلی هم آنچه تاکنون توسط شما منتشر شده را ببینیم، ردی مشترک در همه آنها به چشم می‌آید و آن اینکه کوبی برای شما ادبیات و تاریخ همیشه دو حلقه درهم تنیده بوده‌اند. این ویژگی مشخصا در همین مجموعه «تاریخ و ادبیات ایران» و نیز «حدیث خداوندگی و بندگی» دیده می‌شود. چرا شما تا این‌حد به دنبال یافتن نقاط مشترک تاریخ و ادبیات بوده‌اید. آیا می‌توان بپوند تاریخ و ادبیات را مهم‌ترین دغدغه شما دانست؟

کاملا همین‌طور است. علاقه اصلی من ادبیات است ولی وقتی شروع به خواندن ادبیات کردم، دیدم فهم ادبیات بدون تاریخ امکان ندارد. بعدها که باتجربه‌تر و برمطالعه‌تر شدم، فهمیدم که هیچ علمی بدون تاریخ ارزش ندارد و اگر کسی می‌خواهد علمی را دقیقا بفهمد باید تاریخ آن علم را بداند. چه‌کسی می‌تواند بگوید من فلسفه می‌دانم بی‌آنکه تاریخ فلسفه خوانده باشد. اصولا چه‌کسی می‌تواند بگوید یک علم را می‌شناسد بی‌آنکه تاریخ آن علم را بداند. داستان یک علم بی‌آنکه تاریخش را بدانیم حتی در رشته‌ای خاص مثل پزشکی، آدم را تنها بعد یک تکنیسین می‌کند. جراحی که پیوند دست را بلد است اما تاریخ پزشکی نمی‌داند عالم یا دانشمند این علم نیست بلکه تکنیسینی است که کاری را یاد گرفته تا به خوبی انجام دهد. او را نمی‌توانیم پزشک صاحب‌نظر یا عالم این علم بدانیم. به این اعتبار می‌توان گفت که ادبیات بدون تاریخ بی‌معنی است و اگر من هم بخواهم در این راه بپوش بروم به تکنیسین ادبیات تبدیل می‌شوم. به این واسطه به سمت تاریخ کشیده شدم، البته نه با این هدف که تاریخ‌دان بشوم بلکه به این دلیل که ادبیات را بهتر بفهمم. در نتیجه ناچار شدم تاریخ هم بخوانم و با تاریخ از این طریق آشنا شدم. بعدها به این نتیجه رسیدم که بهترین شیوه برای معرفی ادبیات درآمیختن آن با تاریخ است. پیش‌تر، مرحوم دکتر زرین‌کوب هم ظاهرا به همین نتیجه رسیده بود. ایشان تاریخ هم خوانده بود و کار او فقط صبغه ادبی نداشت. اگر کارهای دکتر زرین‌کوب در آن زمان برای ما جذابیت داشت و البته هنوز برای خیلی‌ها جذابیت دارد، به این علت است که او ادبیات را جدا از تاریخ ندیده بود و من نیز معتقدم ادبیات را بدون تاریخ نمی‌توان خوب فهمید. البته من به جز تاریخ رشته‌های دیگری مثل روان‌شناسی هم خوانده‌ام، اما این حوزه‌ها جزء علایق شخصی‌ام بوده‌اند. بسا این‌حال من همه رشته‌ها را از منظر ادبیات دیده‌ام؛ یعنی روان‌شناسی نخوانده‌ام که روان‌شناسی یاد بگیرم بلکه برای فهم ادبیات دین خوانده به این‌خاطر که بسیاری از متون کلاسیک ما با موضوعاتی سروکار دارد که در روان‌شناسی دین مطرح است و من اگر بخواهم از این متون چیزهایی تازه بفهمم باید روان‌شناسی دین بخوانم. و نیز نقد و نظریه ادبی خوانده تا درک تازه‌تری از این متون به دست بیاورم. در واقع همه اینها حول ادبیات شکل گرفت و از این منظر به راه‌های مختلفی کشیده شدم.

نوع نگاه شما به تاریخ، نگاهی خاص است که به سبر حوادث تقلیل نمی‌یابد بلکه با تاریخ مواجهای انتقادی دارد. خاصه در برخی آثارتان مثل «حدیث خداوندگی و بندگی»، روایتی دیگر از روایت غالب هم به دست داده‌اید. آیا در مواجهه‌تان با تاریخ در جست‌وجوی نقاط نادیده و حاشیه‌ای آن هستید؟

بله. کاملا درست است. و البته راستش این نگاه را فقط از سر تکنیکوای به دست آوردم. یادم می‌آید بیش از بیست سال پیش وقتی شروع به نوشتن رساله کارشناسی ارشدم با عنوان «وسوسه عاشقی» کردم، که البته آن زمان این نام را نداشت، نه فوکو را می‌شناختم و نه چیزی از آثارش خوانده بودم. ولی سال‌ها بعد که این کتاب چاپ شد، «وسناتی گفتند یا نوشتند منظری که شما در کارتان دارید منظری فوکویی است. و بعد تازه به سراغ فوکو رفتم و آثارش را خواندم تا بفهمم منظر فوکویی چه معنایی دارد. در اینجا متوجه شدم حتی وقتی ما آنچنان و شباهتی در این میان وجود دارد. میشل فوکو به سراغ جایی از تاریخ می‌رفت که معمولا دیده نمی‌شدند و کسی به آنها توجه نداشت. او نقاط کم‌نور و خفیفی را در مسیر تیره تاریخ پیدا می‌کرد و سعی می‌کرد با شیوه خودش و با ن